

بسم الله الرحمن الرحيم

ادراك دينی

مطالعه تاریخ جهان نشان میدهد که هر يك از ادوار و اعصار زندگی بشری، موجی مخصوص در صحنه اقیانوس زندگی امم و ملل برخاسته پس از طی دوره محدود و معینی باز فرونشسته و جای خود را به موجی از نوع دیگر سپرده است.

مثلاً در زندگی اعراب عصر جاهلیت و همچنین در زندگی یونانیان در عصر «هومر» شعر موج دامنه‌داری بوجود آورده و سراسر مظاهر زندگی ایشانرا فرا گرفته بود و در روزگار سقراط و افلاطون و ارسطو، فلسفه موجی گران پدید آورده و در قرون وسطی، امواج علم کلام و افکار دینی، دنیای اسلام و اروپا را فرا گرفته بود و بهمین قیاس در قرون نوزدهم مسیحی امواج علوم مادی و تجربی بر سایر مظاهر فکر و زندگی عقلی بشر نفوذ و حکومت یافت.

البته این امواج خاص که در هر دوره پدید میشود، در روزگار قدیم بصورت محلی بوده و قدرت نداشته است که یکباره سطح دریای افکار و عادات کلیه ملل جهانرا بتلاطم در آورد و بهمین جهت ممکن بوده است که در يك عصر در گوشه‌ای از دنیا، موج شعر دامن گسترده باشد و در همان وقت قسمت دیگر دنیا زیر دامن موج فلسفه باشد. ولی امروز چون سراسر جهان بهم متصل است و اعصاب برق و بخار، تمام اعضاء زمین را ارتباط و اتصالی وثیق داده اند و حدود و موانع را درهم شکسته اند، از این جهت موج علوم مادی و فلسفه تجربی سراسر محیط زندگی غرب و شرق را فرا گرفته و در نتیجه، روح دینی در خاور و باختر زمین رو بضعف و سستی نهاده و چون غریبان در اثر تقدم علوم مادی و ناسازگاری دین و مذهب ایشان با سیر علم گرفتار ضعف عقیده شده اند، شرقیها نیز بدون فرا گرفتن علوم غرب، بحکم تقلید در بی علاقه‌گی بدین ازملا

غرب پیروی کردند. زیرا تقلید در بیدینی کاری آسان و موافق با شهوات و هواهای نفسانی است و بقول ابن خلدون ضعیف همیشه شیفته تقلید قوی است.

کم کم کار این تقلید کورکورانه با آنجا کشید که ملل اسلامی را نیز مسخر و مغلوب خود ساخت و مسلمانان هم بدون تعقل و اندیشه به بیماری مهلك ضعف عقیده دچار شدند و فکر نکردند که ضعف عقیده دینی در ملل اروپا در اثر ناسازگاری دیانت‌های ایشان با سیر علم و جلوگیری کلیسا از تقدم و تفوق بوده ولی اسلام، درست در طرف مقابل آن دیانتها قرار گرفته است زیرا کسب دانش را واجب شمرده و علم را اساس امتیاز و برتری هر فرد و ملت دانسته است.

کشور فرانسه، پس از انقلاب کبیر که روده‌های خون را از کنار کوه‌های اجساد کشتگان روان ساخت این نتیجه را بدست آورد که عموم امتیازات طبقاتی باید ملغی شود و برتری و امتیاز فقط برای علم و فضیلت باشد در صورتیکه قرآن چند قرن قبل از آن انقلاب این دو اصل را تثبیت کرده، در باره علم گفته است: (هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون) آیا مردم دانشمند با مردم نادان برابرند؟ و در باره فضیلت تقوی گفته است: (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) یعنی گرامیترین فرد شما در نزد خدا پرهیزگارترین فرد شما است. بهر حال از قرن هفدهم علم در اروپا سیادت یافت و دین رو بضمف نهاد و دانشمندان آن سر زمین علوم مادی و تجربی را پیریزی کردند و همه چیز را با میزان تجربه و تحلیل و تجزیه عقلی و عملی سنجیدند و نتایج و خواص هر چیز را با این میزان بدست آوردند و از مجموع آنها دایره المعارفها ترتیب دادند هر چیز را که تجربه و حس اثبات و امضاء کرد قبول کردند و هر چه را نفی کردند و نتیجه هر تجربه را پایه تجربه دیگر ساختند و باین ترتیب پایه علوم تجربی را استوار ساختند و روی همین اصل اقوال فیلسوفان قدیم مانند ارسطو و افلاطون را زیر پا گذاشتند و کتب دینی و افکار رجال دین را وزن و قیمتی ننهادند و در اثر این دقت و سنجش هزاران مسئله علمی را کشف کردند و آنها را بنفع زندگی و تسهیل امور روزانه خود بکار بردند و پرده از چهره بسیاری از اسرار و مشکلات طبیعت برداشتند. و چون این اکتشافات و آزمایشها در همه مظاهر زندگی جلوه گر شد، چشم‌ها را خیره کرد و پشت تواضع را در برابر علوم مادی خم ساخت.

ظواهر فریبنده زندگی هر سو پدیدار شد و ماشینهای عظیم مانند کوه هیمنه و شکوه

خود را در هر سو برقرار کرد تا آنجا که جلوه دین و جمال معنویات در پس ابرهای تیره دود-
کارخانه‌ها مستور شد و ندای حق و دعوت دین در میان غریب و غوغای چرخهای ماشین‌ها
متلاشی شد.

دامنه موج تمدن مادی همه جا را فراگرفت و بسیاری از مردم دین را انکار کردند
و گروهی هم آنرا بای اعتنائی تلقی کردند و پاره‌ای از شعائر و مناسک دین بدون حرارت و حیات
بلکه بصورت تشریفات خشک و بیجان باقی ماند و روح عقیده و حرارت ایمان رخت از زندگی
مردم پر بست زیرا مردم جهان گمان کردند این تقدم و تفوق اروپا در زندگی صنعتی و مادی
در اثر بیدینی است ازینرو علوم مادی احترام دین را غصب کردند و علماء مادی را، افراط را
پیمودند و بیش آنچه سزاوار بود بعلوم مادی ایمان آوردند و آنرا از اصول ثابت و ابدی
حیات پنداشتند در صورتیکه این قوانین پیوسته در معرض تبدل و دستخوش تغییر مستمر است.
هر چند این تغیر و تبدل بکنند انجام پذیرد. زیرا مبانی علوم تجربی بر چند قضیه استوار است
که از حقایق و اصول علم شناخته شده ولی بعضی از این قضایا پیوسته در معرض آنست که سستی
و نادرستیش آشکار شود و آنگاه همه سازمانهایی که بر این اساس استوار بوده یکباره
سرنگون گردد. همان طور که کشف مسائل جدید بسیاری از مبانی و قوانین را که بنظر
قدماء مسلم بود، و ازگون ساخته است. بنا بر این، علم در جنبش و تبدل مستمر و حرکت دائم
است و لازمه علم و تقدم علمی آنستکه همیشه آماده تغیر و تبدل و فرو گذاشتن نظریه ای و
پذیرفتن فرضیه ای باشد. و تاریخ علم جز همین هدم و بنا و خرابی و آبادی دائم نیست.

بنا بر این افراط در ایمان بقضایا و نظریه های علوم تجربی و ثابت و ابدی پنداشتن
آن خطا است و بزرگترین خطا تصرف علوم مادی در مسائل روحی و حکومت در باره موضوعات
دینی و قضایای مربوط بماوراء الطبیعه است و این از آثار غرور علم است که بعضی از مادیبون
را جرأت بخشیده که میزان علوم مادی و روش تجربی خود را بر همه مسائل و حقایق وجود
حکومت دهند و همه قضایا و موضوعات را با ترازوی آزمایش جسمی و حسی خود بسنجند،
غافل از اینکه این میزان و روش برای آزمایش چرخها و پیکر مادی ماشین زندگیست و با این
وسائل نمیتوان گرداننده و آفریننده ایندستگاه را سنجید. و البته علم و اطلاع بکیفیت و کمیت
ایندستگاه برای شخص محقق کافی نیست و انسان صاحب بدل نمیتواند باینمقدار از اطلاع قانع

باشد. زیرا او میخواهد از صنایع و محرك ايندستگاه و از ماوراء ماده و خالق و پدیدآورنده اینقوانین و نظامات خبری بدست آورد و با او رابطه ای برقرار کند. و این رابطه همان دین است و راهنمای آن، ادراك و منطق دینی است و بس.

علوم تجربین و فلسفه مادی حسی تا قلمرو ماده و مادیات حق تصرف و قدرت بر حکومت دارند ولی آنجا که ماده و مادیات و جسم و جسمانیات پایان یافت، اینحکومت و قدرت نیز پایان میپذیرد، و در برابر مسائل ماوراء ماده بزرگترین دانشمند مادی با جاهلترین افراد برابرند.

البته مشاهده و حس و تجربه و استقراء یکی از راههای ادراك حقایق است، ولی منحصر دانستن ادراك بمشاهده و تجربه حسی خطا و ناشی از غرور است. زیرا قسمت اعظم ادراك انسان ادراك روحانی او است که گاهی آنرا بشعور و گاهی بقلب و فواد و مانند آنها تعبیر میکنند و مسلماً این جنبه ادراك، نیرومند تر و در تقدم و ترفی بشر بلکه در بقاء نوع انسان بیشتر مؤثر بوده و خواهد بود و محبت و عواطف روحی و فضائل اخلاقی که مایه جمال زندگی و روشنی بخش عرصه حیاتند، همه مربوط باینمرتبه از ادراك و مولود قلب و روح انسانند و پرتو وحی و انوار تابناک دین از همین روزنه در صحنه زندگی بشر دامن گسترده است.

مسلماً چشم شعور و ادراك روحی پیغمبران، در این فضای بیگران و دردل مشتعل آفتابهای فروزان و در چشمکهای ستارگان، اسراری مشاهده میکرده که دوربین گالیله از درك آن عاجز و قاصر بوده و بیان الهی ناظر بهمین معنی است که میگوید: « و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض » یعنی آنچه نشان میدهم بابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را بدیهی است این ملکوت و اسرار مقدس تر و بالاتر از آنستکه در عدسی دوربین منجمان منعکس گردد و در دسترس آزمایشهای کوپرنیک اختر شناس قرار گیرد.

همچنین در آدمی اسراری وجود دارد که از دسترس علم پزشکی و وظائف الاعضاء بیرون است و البته اسرار و اشعه عواطف قلب مادر را نمیتوان در آزمایشگاه علوم مادی، تجزیه و تحلیل کرد و امواج روحی وحی و الهام را جز با دستگاه گیرنده قلب پیغمبران نمیتوان سنجید و گرفت.

یکی از علومیکه در قرن نوزدهم تازه با بعرضه ظهور و بروز نهاد علم لغت شناسی و

تحقیق در ریشه السنه بود دانشمندان لغت شناسی یکمک یکدیگر ریشه لغات و زبانها را جستجو کردند و عناصر اولیه لغات را دریافتند و السنه بشر را طبقه بندی کردند و پس از آن گروهی به خیال افتادند که از همین رهگذر عناصر اولیه فکر تاریخ ادراک و تفکر دینی و غیر دینی بشر را نیز بدست آورند ولی پس از رنجهای فراوان جز خستگی و ناکامی ارمغانی از این سفر نیاوردند چنانکه (ماکس مولر) میگوید: من تردید دارم که وقت آن رسیده باشد که برای علم دین و تحقیق در ریشه های آن، روشی مانند تحقیق در باره لغات و جستجوی از ریشه آن ها وضع گردد.

مرحوم مصطفی عبدالرازق رئیس اسبق دانشگاه ازهر، پس از نقل این بیان میگوید: اگر در زمان ماکس مولر یعنی در اواخر قرن نوزدهم وقت اینکار نرسیده بود باید گفت هنوز هم آنوقت نرسیده و بحث و کوشش های فراوان در تاریخ ادیان برای شناسایی اصل دین، و وضع یک تعریف جامع منطقی برای دین بجای نرسیده است.

دانشمند مزبور، پس از این بیان، آراء و عقائد مختلف علماء را درباره اصل کلمه دین بیان میکند و آن گاه میگوید:

این حیرت و سرگشتگی در تعیین و تحدید عناصر اولیه دین و اینهمه اختلاف در باره وضع تعریفی که از حقیقت دین تعبیر کند، نشان میدهد که علم نتوانسته است پرده از چهره دین و اسرار آن بردارد، و این خود دلیل غرور عقل بشر است که خود را بر خراب کردن چنین بنائی متین که پایه آن در اعماق قلب و فطرت آدمی استوار است قادر بیند، در صورتیکه هنوز از مواد این بناء و کیفیت هندسه و معماری آن بی اطلاع است.